



استلزامات اخلاق در عرصه اجتماعی

حسین توسلی*

چکیده

ارزش‌های اخلاقی یکی از مهم‌ترین عناصری هستند که اصلاح اجتماعی متقوم به آنهاست، اما از آنجا که ادبیات اخلاقی ما غالباً رویکرد فردی دارد، بازخوانی اخلاقیات اسلامی در افق اجتماعی و تمدنی ضرورت دارد. نگارنده جداانگاری اخلاق و سیاست را مردود می‌داند و دوگانه‌انگاری ماکس وبر را به تفصیل مورد نقد قرار داده و اذعان دارد که مبانی، اصول و آموزه‌های اخلاقی مربوط به دو حوزه فردی و اجتماعی در یک نظام اخلاقی واحد سامان می‌یابد. در عین حال، معتقد است که عرصه اجتماعی اخلاق، اقتضانات خاصی دارد و با لوازم ویژه‌ای همراه خواهد بود که از دریچه نگاه فردی قابل مشاهده نیست و مستلزم نگاه کلان اجتماعی است. از این‌رو، در این جستار، اخلاق اجتماعی را از چهار جهت: (۱) موضوع؛ (۲) غایت؛ (۳) منبع؛ (۴) نوع الزام، با اخلاق فردی مقایسه کرده و سعی کرده است ممیزات آن را برشمارد و از این طریق ضرورت بازخوانی آموزه‌های اخلاقی اسلام در افق اجتماعی و استلزامات آن را آشکار سازد.

کلیدواژه‌ها

اخلاق اجتماعی، اخلاق و سیاست، اخلاق تمدنی، تفاوت‌های اخلاق اجتماعی و اخلاق فردی، ماکس وبر.

* استادیار دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران. | tavassoli@bou.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۰۲ □ تاریخ تألیف: ۱۴۰۰/۰۳/۰۲

۱. مقدمه

سلامت فضای عمومی جامعه در گرو درستی رفتار آحاد آن است و گفت‌وگو درباره‌ی درست و نادرست کردار آدمیان، بحثی اخلاقی است. ارزش‌های اخلاقی به منزله‌ی پیشران‌هایی هستند که می‌تواند مناسبات اجتماعی را به سوی اصلاح سوق دهد. سوگیری ارزشی عرصه‌های دیگر اجتماعی - مثل اقتصاد، سیاست، حقوق و آموزش - بر پایه‌ی اصول و مبانی اخلاقی استوار می‌شود. هدف‌گذاری آموزه‌های اسلامی، شکل دادن به تمدن اسلامی است و آموزه‌های اسلام را باید در چنین افقی ملاحظه کرد.^۱ موتور مولد هر تمدنی آن فرهنگ و عقلانیتی است که دربرگیرنده‌ی بینش‌ها، نگرش‌ها، خلیقات، سلائق و گرایش‌های جاری در جامعه است. بی‌تردید یکی از مهم‌ترین عناصر دخیل در این عقلانیت عینی، هنجارهای اخلاقی است که طبعاً در جامعه اسلامی برگرفته از آموزه‌های دینی است.

توصیه‌های اخلاقی دین، منحصر به حوزه‌ی فردی و تنظیم رابطه میان فرد و خدای خودش نیست، بلکه در صدد ساختن جامعه و امت اسلامی هم هست و رسالت جهانی دارد. بنابراین، اگر تاکنون ادبیات اخلاقی ما غالباً نگاه فردی داشته است، نیازمند بازخوانی اخلاقیات اسلامی در افق اجتماعی و تمدنی هستیم. در اینجا نمی‌خواهیم صرفاً از لزوم توجه عالمان اخلاق به موضوعات اخلاق اجتماعی و فضایل و رذائلی که در روابط فرد با هم‌معنای رخ می‌نماید - مثل وفای به عهد، مدارا، پرهیز از بدگویی، سوءظن و امثال آن - که چه بسا از دریچه‌ی نگاه فردی در بعضی از مکتوبات اخلاقی به آنها پرداخته شده است، سخن بگوییم. مراد این است که فهم درست اخلاق اجتماعی از جهت نظری و نیز موفقیت در پیاده کردن اینها از جهت عملی و عینیت‌بخشی آن در جامعه، متوقف بر این است که متمایز از نگاه فردی، اقتضائات خاص برخاسته از نگاه کلان اجتماعی نیز ملاحظه شوند. اکتفا به نگاه خرد در روابط میان فردی سبب

۱. امام خمینی (ره) در تأکید بر اینکه فقه دارای بُعد اجتماعی است، می‌فرماید: «حکومت، نشان دهنده‌ی جنبه‌ی عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۲۸۹). آیه‌ی الله خامنه‌ای نیز در اشاره به همین نکته، می‌فرماید: «... امام عزیزمان این فقه مستحکم را در گستره ای وسیع و با نگرشی جهانی و حکومتی مورد توجه قرار داد» (خامنه‌ای، نماز جمعه ۶۸/۴/۲۳) ایشان بارها تأکید کرده است: «خط کلی نظام اسلامی رسیدن به تمدن اسلامی است (خامنه‌ای، سخنرانی در جمع فضلالی حوزه، ۷۹/۷/۲۴) ... هدف نهایی را باید امت واحده اسلامی و ایجاد تمدن اسلامی جدید بر پایه‌ی دین و عقلانیت و علم و اخلاق قرار داد (خامنه‌ای، بیانات، ۹۰/۶/۲۶).

می‌شود برخی ابعاد اجتماعی و تمدنی اخلاق اسلامی که در کارکرد نهادها و تسبیح مناسبات اجتماعی دخیل است، مغفول واقع شود.

این جستار در صدد است برخی ویژگی‌های فضای اجتماعی را که معمولاً در ادبیات اخلاقی رایج مورد توجه واقع نمی‌شود، برشمارد و متعاقب آن استلزامات اخلاق در این عرصه، یعنی لوازم و ویژگی‌های که ارزش‌های اخلاقی در عرصه اجتماعی، متفاوت از عرصه فردی به خود می‌گیرد را گوشزد نماید. در اینجا به دنبال احصای آموزه‌های اخلاقی اسلام در عرصه اجتماعی یا تشریح آثار آنها نیستیم، بلکه با نگاه درجه دوم به تحلیل ویژگی‌های اخلاق اجتماعی و منطق فهم اخلاقیات در افق اجتماعی و تمدنی اشاره داریم که توجه به آنها به غنای استنباط‌های ما و رفع نارسایی‌های موجود مدد می‌رساند.

نگارنده، دو مدعا دارد: یکی شمول نظام اخلاقی نسبت به عرصه عمومی، که از آن در مقابل دیدگاه‌های جداانگار یا دوگانه انگار دفاع می‌کند و دوم، وجود برخی اقتضانات متفاوت در حوزه اجتماعی نسبت به حوزه فردی که آن را در چهار محور: (۱) موضوع؛ (۲) غایت؛ (۳) منبع؛ (۴) نوع الزام، برمی‌شمارد و از این طریق یکسان‌انگاری خام را رد می‌کند. در نهایت، در تکمیل بحث دو ویژگی دیگر اخلاق اجتماعی را که یکی به جنبه نظری و معرفتی و دیگری به جنبه عملی و گسترش اجتماعی آن مربوط است، مورد توجه قرار خواهد داد.

۱.۱. پیشینه پژوهش

در شرح و نقد جداانگاری اخلاق و سیاست، کتب و مقالات متعددی به طبع رسیده^۱ و از همین رو،

۱. از جمله: محمودی، سید علی. (۱۳۷۷). هم‌آوایی اخلاق و سیاست. مجله فرهنگ، ش ۲۷؛ توحیدفام، محمد. (۱۳۸۰). گفتمان اخلاق و سیاست در پارادایم مدرنیته و پسا‌مدرنیته. مجله حقوق دانشگاه تهران، ش ۵۴؛ اسلامی اردکانی، سید حسن. (۱۳۸۳). نسبت اخلاق و سیاست؛ بررسی چهار نظریه. فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۶؛ عبیوضی، محمد رضا. (۱۳۸۳). اخلاق و سیاست. کتاب نقد، ش ۳۰؛ صدرا، علیرضا. (۱۳۸۳). تعامل اخلاق و سیاست. فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۶؛ کچوئیان، حسین. (۱۳۸۲). رابطه اخلاق و سیاست از سنت تا تجدد. فصلنامه علوم سیاسی. (۱۳۸۲). ش ۲۳؛ ملکیان، مصطفی. (۱۳۸۲). اخلاق و سیاست. ماهنامه آئین، ش ۱۵؛ افروغ، عماد. (۱۳۸۹). پرسش‌های اساسی رابطه اخلاق و سیاست، فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، ش ۱؛ غلامرضا کاشی، محمد جواد. (۱۳۸۷). چهار الگوی برقراری نسبت میان اخلاق و سیاست، ماهنامه آئین، ش ۱۳ و ۱۴؛ خرمشاد، محمدباقر. (۱۳۹۲). نگرشی دیگر بر نسبت اخلاق و سیاست. فصلنامه علوم سیاسی،



در اینجا خیلی گذرا از آن عبور می‌کنیم، لکن دوگانه‌انگاری ماکس وبر (۱۸۴۶-۱۹۲۰ م)، که دیدگاه میانه‌ایست بین وحدت و جدایی، با آنچه نگارنده در صدد طرح آنست قرابت دارد و از این رو، آن را به تفصیل بررسی و نقد خواهیم کرد. منبع نگارنده در باره دیدگاه وبر ترجمه خطابه اوست در کتاب دانشمند و سیاستمدار که توسط آقای احمد نقیب‌زاده انجام گرفته است. ترجمه دیگری نیز در کتاب دین، قدرت، جامعه توسط آقای احمد تدین انجام و توسط نشر هرمس به زیور طبع آراسته شده است.

نگارنده بعد از تدوین محتوای این بحث که ابتدا در قالب نشست علمی در یک جمع دانشگاهی ارائه شد، مقاله‌ای از آقای ابوالقاسم فنایی با عنوان ماکس وبر، اخلاق و سیاست رؤیت کرد که در پایگاه اینترنتی خانه اخلاق پژوهان جوان^۱ در دسترس است. در این مقاله با توجه به دسته‌بندی‌های رایج در مکاتب فلسفه اخلاقی و نظریه‌های اخلاق هنجاری، احتمالات مختلف ناظر به تفسیر سخن وبر بررسی شده که در بردارنده نکات مفیدی برای علاقه‌مندان است، لکن نگارنده سعی کرده است با تکیه بر متن خود وبر و از منظر تفکر اسلامی و نیز صرفاً از زاویه مرتبط با موضوع این جستار، دوگانه‌انگاری وبر را به تفصیل نقد کند و سپس از این بحث دریچه‌ای به مبحث اصلی مقاله، یعنی تمایزات دو حوزه فردی و اجتماعی در اخلاق بگشاید.

۲. شمول اخلاق نسبت به عرصه عمومی

قبل از ورود به بحث استلزامات اخلاق در عرصه اجتماعی، باید یک مانع نظری را از سر راه برداریم و آن دیدگاه‌هایی هستند که به جدانگاری اخلاق و سیاست قائلند و به کلی اخلاقیات معهود را در عرصه عمومی فاقد اعتبار می‌دانند. درست است که مناسبات سیاسی و اجتماعی نمی‌تواند خالی از معیار و قاعده باشد، اما از نظر اینها معیارها در این حوزه، مبنا و خاستگاهی بیگانه از اخلاق دارد.

نگاه سنتی غالب - همانند حکمای یونان و روم باستان، آباء مسیحی و متفکران مسلمان - میان اخلاق و سیاست^۲ جدایی قائل نیست، بلکه سیاست را ادامه اخلاق و ابزاری برای نیل به

ش ۶۲؛ ایزدی، جهانبخش. (۱۳۹۲). نسبت اخلاق و سیاست، اطلاعات سیاسی، ش ۲۹۳.

1. <https://ethicshouse.ir/>

۲. واژه «سیاست» را در اینجا به معنای عام کلمه به کار برده‌ایم که همه شئون حیات دنیوی اجتماعی را در بر می‌گیرد.

سعادت آحاد مردم که غایت اخلاق است، می‌داند. از نظر ارسطو، سعادت فردی از طریق سعادت اجتماعی قابل تحصیل است و متقابلاً فضایل اخلاقی مایهٔ قوام جامعه‌اند (ارسطو، ۱۳۷۸، کتاب اول، فصل ۱ فراز ۱۰۹۴ و فصل ۱۰ فراز ۱۱۰۰ و کتاب دهم، فصل ۱۰ فرازهای ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱). سیسرون نیز در همین راستا بر لزوم رعایت اخلاق و قوانین ازلی آسمانی از سوی حاکمان تأکید دارد و نقض آن به بهانهٔ مصلحت سیاسی را رد می‌کند (فاستر، ۱۳۷۳، ص ۳۶۵ قطعهٔ نقل شده از رسالهٔ قوانین سیسرون). آباء کلیسا حکومت را در صورتی مشروع می‌دانستند که اهداف اخلاقی را به پیش ببرد. متفکران اسلامی هم سعادت دنیوی را وسیله‌ای برای نیل به سعادت ابدی قلمداد می‌کردند و اخلاق و سیاست را در طول هم تلقی می‌کردند.

در دورهٔ مدرن، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شد که نوعی دوگانگی و حتی گاهی تضاد میان اخلاق و سیاست را تداعی می‌کند. از نظر ماکیاوولی، اخلاق مسیحی موجب ناکامی دولتمردان می‌شود از همین رو، سیاست که مبتنی بر مصالح قدرت است، باید از محک اخلاق مصون بماند. ماکیاوولی در فصل ۱۵ کتاب شهریار می‌گوید:



... شکاف میان زندگی واقعی و زندگی آرمانی چندان است که هر گاه کسی واقعیت را به آرمان بفروشد، بجای پایستن خویش راه نابودی را در پیش می‌گیرد. هر که بخواهد در همه حال پرهیزکار باشد، در میان اینهمه ناپرهیزکاری، سرنوشتی جز ناکامی نخواهد داشت. از این رو، شهریاری که بخواهد شهریاری را از کف ندهد، می‌باید شیوه‌های ناپرهیزکاری را بیاموزد و هرگاه که نیاز باشد به کار بندد ... خیم‌هایی هست که فضیلت به شمار می‌آیند، اما به کار بستنشان سبب نابودی می‌شود؛ حال آنکه خیم‌های دیگری هست که رذیلت به نظر می‌آیند، اما ایمنی و کامروایی بیار می‌آورند (ماکیاوولی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۲-۱۰۳).

این که در دیدگاه جداانگاران، اخلاق و سیاست راهشان از هم جدا می‌شود، به این دلیل است که - به زعم آنها - اخلاق به دنبال سعادت فرد است، لکن سیاست هدفش کسب قدرت سیاسی و حفظ یا بسط آنست؛ نه سعادت‌مند یا فضیلت‌مند نمودن شهروندان. راه و روش سیاست نیز تابع مصلحت‌سنجی‌های نفع‌طلبانه و عمل‌گرایانه است؛ بر خلاف اخلاق که دغدغهٔ حق و فضیلت دارد. در غالب دیدگاه‌های مدرن، این خود آحاد جامعه هستند که بنا بر علایق و برداشت‌های شخصی دربارهٔ خیر و فضیلت، پی‌گیر مقاصد خویش‌اند. کارکرد دولت صرفاً ساماندهی و مدیریت این فعالیت‌های برخاسته از ادعاهای فردی است؛ به نحوی که امنیت، صلح، رفاه اجتماعی و منافع این جهانی شهروندان را در پی داشته باشد. دولت، وظیفه‌ای در قبال

سعادت و شقاوت مردم ندارد و باید نسبت به خیر و شرّ اخلاقی آنها بی طرف باشد. از این رو، غایت سیاست و روش آن به کلی از اخلاق جداست.

۱.۲. نقد دوگانه‌انگاری وِبر

برخی نویسندگان - بجای جداانگاری یا تغایر اخلاق و سیاست - تعبیر «اخلاق دوگانه» را به کار برده‌اند که نیازمند بررسی ویژه است. جولیانو پونتارا^۱ - محقق سوئدی - در مقدمه کتاب اخلاق، سیاست، انقلاب در باب رابطه اخلاق و سیاست به چهار دیدگاه اشاره می‌کند: دیدگاه اول، تغایر اخلاق و سیاست است؛ همانند دیدگاه ماکیاوولی. دوم، نگرش اقتدارگرایانه، یعنی تفوق سیاست بر اخلاق؛ همانند مارکسیسم که هر آنچه در خدمت اهداف سیاسی اش باشد اخلاقی قلمداد می‌کند و قسم چهارم، همان آموزه وحدت اخلاق و سیاست است که در نگاه سنتی بدان اشاره کردیم. اما قسم سوم که آن را «اخلاق دوگانه» یا «دوآیستی» نامگذاری می‌کند، دیدگاهی است که به تقابل میان اخلاق و سیاست قائل نیست، همان طور که به وحدت ایندو هم معتقد نیست در عین حال، به نحوی بر تفاوت و تفریق میان اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی تأکید دارد. از مصادیق این قسم می‌توان به دیدگاه ماکس وِبر - جامعه‌شناس آلمانی - اشاره کرد (پونتارا، ۱۳۷۰، ص ۱۰۵-۹۸). فساد دو دیدگاه اول در تقسیم پونتارا واضح است و کمابیش در برخی آثار علمی معاصر در نقد آن قلم زده شده است.^۲ از طرف دیگر، نکات مطروحه در دوگانه‌انگاری وِبر مستقیماً با موضوع این مقاله ارتباط دارد و بنابراین، در این بخش به بررسی و نقد دیدگاه وِبر اکتفا می‌کنیم.

وِبر، در انتهای یک سخنرانی - در سال ۱۹۱۹ - با عنوان «سیاست به مثابه یک حرفه» به موضوع رابطه میان اخلاق و سیاست می‌پردازد و سپس در این باره به دو دیدگاه اشاره می‌کند: یکی اینکه اصلاً رابطه‌ای میان این دو دنیای بیگانه از هم وجود ندارد و دوم، اینکه همان اخلاقیاتی که برای هر عملی در حوزه خصوصی معتبر است در حوزه عمومی هم اعتبار دارد. خود او ضمن رد ایندو، راه سومی را در پیش می‌گیرد و از دو نوع اخلاق سخن به میان می‌آورد: (۱) اخلاق عقیده؛ (۲) اخلاق مسئولیت.

1. Giuliano Pontara

۲. نک. به آثاری که تحت عنوان «اخلاق و سیاست» نگاشته شده است. پیش از این به نمونه‌هایی اشاره کردیم.

«اخلاق عقیده» ناظر به حوزه خصوصی است و به رستگاری ابدی و غایات اخروی چشم دوخته و دربرگیرنده آموزه‌های اخلاقی مسیح و مبتنی بر ایمان فرد است؛ مثل این که می‌گوید هر چه داری در راه خدا بده و ذره‌ای را نگه ندار، اگر سیلی خوردی بلافاصله آنطرف صورتت را هم بگیر، با زور در مقابل بدی نایست و ... در اینجا نیت فاعل و حسن فاعلی بیشتر اهمیت دارد تا پیامدهای مترتب بر فعل. یک مسیحی مؤمن، وقتی تکلیف دینی خود را انجام می‌دهد، نتیجه‌اش را به خدا واگذار می‌کند و اگر در حیات دنیوی و اجتماعی بازتاب مطلوبی نداشت، این را به حساب بی‌اعتباری دنیا یا حماقت انسان‌ها و یا اراده خداوند که انسان‌ها را این‌طور آفریده می‌گذارد و مطمئن است این امر خطری برای سعادت روح او به حساب نمی‌آید. تنها هدفی که او دنبال می‌کند، زنده نگه داشتن شعله‌های ایمان و اعتقاد است.

«اخلاق مسئولیت» که ناظر به حیات دنیوی و اجتماعی و عرصه عمومی است، سرلوحه کار سیاستمدار قرار می‌گیرد و با «اخلاق عقیده» تفاوت دارد. توصیه اخلاقی به گذشتن از همه چیز حکمی نیست که در این فضا برای همگان قابل اجرا باشد و از همین رو، بیهوده تلقی می‌شود. گرفتن آن طرف صورت نیز - برای عموم مردم که قدیس نیستند - بر دونهمتی حمل می‌شود. در عرصه اجتماعی ناچاریم در قبال برخی بدی‌ها مقاومت کنیم و به زور متوسل شویم. در دنیای واقعی، گاه در موقعیتی قرار می‌گیریم که برای نیل به هدف، راهی جز توسل به شیوه‌هایی که - دست‌کم در نگاه نخست و بدون ملاحظه این موقعیت - غیر اخلاقی به نظر می‌رسد، نداریم. یک سیاستمدار باید پاسخ‌گوی نتایج اعمالش باشد و برای او عواقب کار اهمیت دارد. بنابراین، تضاد عمیقی میان اخلاق عقیده و اخلاق مسئولیت وجود دارد؛ چنان که سازش بین این دو امکان‌پذیر نیست. نمی‌توان از یک نظام اخلاقی عام و اصول اخلاقی مطلق سخن به میان آورد که به طور یکسان حوزه فردی و حوزه اجتماعی و سیاسی را دربربگیرد (نک: وبر، ۱۳۹۰، ص ۲۳۲ به بعد).

به گمان نگارنده، شواهدی که وِبر برای اثبات دوگانه‌انگاری اخلاق در این دو حوزه آورده است، ناتمام است. اولاً، منافاتی ندارد در عین اینکه در اخلاق دینی یا فردی، ارزش اخلاقی عمل مبتنی بر نیت و انگیزه فاعل است، همان الزام در حوزه سیاسی و اجتماعی هم جاری باشد، اما به اقتضای نگاه حقوقی تنها به جنبه بیرونی فعل توجه شود.

ثانیاً، درست است که در عرصه سیاسی، نتایج مترتب بر عمل مهم‌اند و در ارزش‌گذاری آن دخالت دارند، اما در حوزه فردی هم همین‌طور است و نمی‌توان فارغ از پیامدهای عمل نسبت به



آن داوری کرد. اگر ادعا شده که در اخلاق مسیحی به این نکته توجه نشده است، ایراد به این طرز تلقی وارد است؛ همان‌طور که مثلاً در وظیفه‌گرایی مطلق‌انگار کانت نیز مشابه این معضل وجود دارد. وزان اخلاق اجتماعی و اخلاق فردی از جهت ضرورت توجه به پیامدهای قابل پیش‌بینی مترتب بر عمل تفاوتی ندارند. از این‌رو، اینکه کسی بگوید اخلاق در حوزه سیاسی و اجتماعی امری مشروط، متغیر و مصلحتی است و در حوزه فردی امری مطلق، استثنا‌ناپذیر و مصلحت‌گریز است و از این نکته دوگانگی اخلاق و سیاست را نتیجه بگیرد، کاملاً خطاست.

ثالثاً، اینکه گفته شده در عرصه سیاسی هر کس باید پاسخ‌گوی پیامدهای عملش باشد و نمی‌تواند - به بهانه انجام تکلیف دینی یا اخلاقی - از مسئولیت آن‌شانه خالی کند، سخن درستی است، لکن دوگانگی اخلاق و سیاست از آن نتیجه نمی‌شود. آموزه‌های اخلاقی، وقتی در موقعیتی ملاحظه می‌شود که پیامدهای منفی دارد، یعنی در تزاخم یا تعارض با ملاحظات اجتماعی قرار می‌گیرد، نباید آنها را مطلق بیانگاریم، بلکه مطابق قواعد حل تعارض یا تزاخم، تصمیم می‌گیریم؛ چنان‌که در حوزه اخلاق فردی هم عیناً همین وضعیت ممکن است پیش بیاید، یعنی وقتی دو اصل اخلاقی در تزاخم با یک‌دیگر قرار می‌گیرند و توأمأ نمی‌توان بر طبق هر دو عمل کرد، اهم را بر مهم ترجیح می‌دهیم.

رابعاً، برخی آموزه‌های اخلاقی، همگانی و قابل توصیه به عموم نیستند و برای مثال، اختصاص به قدیسان دارند، این نیز نمی‌تواند نکته فارق میان دو حوزه باشد. در حوزه فردی نیز اصول و الزامات پایه، عام و فراگیر هستند، اما مانعی ندارد - از باب «حسنات الابرار سیئات المقرّبین» - در مراتب بالاتر ایمان و معرفت، مراقبت‌هایی فراتر از آنچه مربوط به عموم است، به برخی خواص توصیه شود. البته، باید توجه داشت که ممکن است برای یک سیاستمدار مقتضای یک چنین نقشی از نظر فردی با مقتضای نقش نهادی او در تزاخم قرار گیرد و برای مثال، نرمش در مقابل تعدی دشمن به اقتضای آموزه گرفتن طرف دیگر صورت - به فرض درستی اصل این آموزه - در تزاخم با اصل رعایت مصلحت عمومی واقع می‌شود و بدین واسطه کشور را در معرض خسارت و خطر بزرگتر قرار می‌دهد. در اینجا بی‌تردید مصالح عمومی مقدم داشته می‌شوند و از آن آموزه رفع ید می‌شود، لکن این روند خارج از چارچوب بررسی و حل اخلاقی مسئله به معنای جامع کلمه نیست.

خامساً، شاید و بر گمان می‌کند که جهت‌گیری أُخروی در اخلاق دینی که - به زعم او - معطوف به عرصه فردی است، نسبت به جهت‌گیری دنیوی در حوزه سیاست که معطوف به

عرصه اجتماعی است، بیگانه باشد. از این رو، ارزشگذاری در این دو حوزه را متفاوت تلقی می‌کند، لکن مبنای این تصور رایج در فضای تفکر مسیحی - که دنیا و آخرت را از هم منفک می‌داند - از اساس نادرست است.^۱ در جهان بینی اسلامی، دنیا مزرعه آخرت است و مسیر رشد باطنی انسان‌ها که هدف اخلاق است از متن حیات دنیوی و فعالیت‌های برخاسته از آن می‌گذرد و سلامت مناسبات اجتماعی و سیاسی - از نظر اخلاقی - مستقیماً در آن دخیل است. از همین روست که یک نظام جامع اخلاقی نمی‌تواند و نباید نسبت به جهت‌گیری‌های ارزشی نهادهای سیاسی و اجتماعی بی‌تفاوت باشد.

سادساً، ممکن است مراد و بر این باشد که اقتضای ذاتی فضای سیاسی و عمومی، پیش‌برد امور با پشتوانه زور و اجبار است و کار سیاست با خواهش و تمنا پیش نمی‌رود؛ بر خلاف اخلاق که توصیه‌هایش داوطلبانه‌اند و تنها در این صورت، می‌تواند کارساز باشد. این درست است که در عرصه عمومی، حداقلی از الزامات وجود دارند که کیان جامعه و سلامت آن در گرو التزام به آنست و نمی‌تواند منوط به پذیرش داوطلبانه افراد باشد، لکن قوانین حقوقی و سیاست‌ها یا برنامه‌های اجرایی - گذشته از کارآمدی و اثربخشی آنها که بر اساس مبانی علمی و تدابیر مدیریتی چاره‌جویی می‌شود - حاوی سوگیری ارزشی هم هست و از این جهت، باید اصول اخلاقی را رعایت کند.

از طرف دیگر، این ارزش‌ها در یک نظام جامع و نگرش کلی که دربرگیرنده عرصه فردی و اجتماعی و ابعاد دنیوی و آخروی است، سامان می‌یابد. از این رو، «اخلاق» - به معنای وسیع کلمه - زیربنای همه مناسبات خرد و کلان و فردی و اجتماعی است، لکن اگر آنچه در قوانین و فرامین اجرایی و لایه حقوقی و سیاسی مسئله متجلی می‌شود، اختیاری نیست به اقتضای ضرورت حیات اجتماعی و پیشگیری از هرج و مرج و فساد است. پس از فراغ از این محدوده در بقیه موارد که شامل رفتار فردی یا روابط و فعالیت‌های اختیاری اجتماعی می‌شود، آموزه‌های اخلاقی مطابق طبع اولیه‌اش داوطلبانه است و اجبار بیرونی در کار نیست. بنابراین، دوگانه‌انگاری و دو نظام اخلاقی متباین یا عدم امکان ابتنای سیاست بر اخلاق معهود دینی و آخروی از این نکته قابل استنتاج نیست.

۱. انگاره تفکیک شهر خدایی از شهر خاکی - آن‌طور که به آگوستین نسبت داده شده و در میان متفکران مسیحی متداول است - کاملاً مغایر تعالیم اسلامی است.



۳. ممیزات اخلاق در عرصه اجتماعی

جدانگاری اخلاق و سیاست و دوگانه‌انگاری اخلاقی در این زمینه را مردود دانستیم و در نسبت‌سنجی میان اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی طبق دیدگاه وحدت، گفتیم که مبانی، اصول بنیادین، قواعد کلی و غایات ایندو ناهمگون نیستند و در یک نظام کلان اخلاقی سامان می‌یابند و البته، با این همه، تأکید کردیم که عرصه عمومی مقتضیات خاصی دارد که اگر در تسری اصول اخلاقی به این عرصه و کار بست قواعد آن برای حلّ و فصل مسائل به این تفاوت‌ها توجه نکنیم و با همان نگاه رایج فردی پیش رویم، دچار بدفهمی و مرتکب خطاهای غیر قابل اغماضی خواهیم شد. اینک و برای روشن شدن مسئله، ممیزات عرصه اجتماعی را - در مقایسه با عرصه فردی - از چهار جهت (موضوع، غایت، منبع و نوع الزام) بررسی می‌کنیم:

تفاوت در موضوع: منظور از موضوع در اینجا آن اموری است که متّصف به اوصاف مثبت یا منفی اخلاقی می‌شود و به عبارت دیگر، علم اخلاق درباره آنها بحث می‌کند. از نظر فردی اگر از صفات باطنی بگذریم آنچه موضوع بحث اخلاقی واقع می‌شود صرفاً رفتار فردی است اعم از این که در ارتباط با خدا باشد یا در ارتباط با هم‌نوعان یا طبیعت و... لکن در حوزه اجتماعی افزون بر جنبه شخصی رفتار، موضوعات و جهات دیگری هم مطرح است:

شأن حقوقی رفتار: گاهی رفتار فاعل به عنوان شخص حقیقی ملاحظه نمی‌شود، بلکه شأن حقوقی و نقش و جایگاه اجتماعی او مورد توجه است؛ مثل کارگزاری که موظف است در چارچوب آئین‌نامه تعریف شده عمل کند و نتایج اقداماتش با معیارهای اجتماعی سنجیده می‌شود. به عنوان مثال، تصمیم و اقدام یک قانونگذار، قاضی یا وزیر - صرف نظر از این که شخصاً از جهت دواعی باطنی چه نیتی داشته باشد - از این نظر که به عنوان یک کارگزار، مسئولیت خود و نقش مورد انتظار برای نیل به جامعه مطلوب را درست ایفا کرده یا نه، با معیارهای ارزشی مستقلی ارزیابی می‌شود. چه بسا کسی در امور شخصی، متخلّق به اخلاق باشد، ولی مدیر یا قانونگذار خوبی نباشد و بالعکس. گاهی نیز میان این دو نقش اصطکاک به وجود می‌آید و برای مثال، گاه فرد از نظر اجتماعی ملزم به رفتاری می‌شود که از جهت فردی اخلاقاً آن را روا نمی‌داند. حتی برخی همچون دُنی دیدرو^۱ (۱۷۱۳ - ۱۷۸۴ م) - نویسنده و فیلسوف فرانسوی



1. Denis Diderot

عصر روشنگری - این چالش را به طور عام به همهٔ آحاد جامعه تعمیم داده و گفته‌اند که سازگار نمودن وظایف اخلاقی و قانون اجتماعی ممکن نیست (کاسیر، ۱۳۸۲، ص ۲۳۴). فرد نمی‌تواند توأمأ هم یک انسان اخلاقی باشد و هم شهروند خوب و مسئولیت‌شناس.

به عبارت دیگر، از نظر اینها الگوی زیست اخلاقی با الگوی زیست اجتماعی در معرض تعارض اند، لکن طبق دیدگاه وحدت مآلاً میان معیارهای ارزشی در دو حوزه فردی و اجتماعی تقابلی نیست و اگر در نظر بدوی تقابلی پیش بیاید، باید طبق قواعد حل تعارض یا تزاخم چاره‌جویی کرد؛ چنانکه این روند عیناً هنگام تعارض میان دو اصل اخلاقی که هر دو در حوزه فردی قرار دارند نیز جاری است.

نهادهای اجتماعی: نگاه خرد به روابط میان فردی در حوزه اجتماعی آموزه‌هایی مثل وفای به عهد، امانت‌داری، رازداری، حفظ آبرو، انفاق، عفو و اغماض، محبت و مدارا و نیز پرهیز از دروغ، غیبت و سخن‌چینی و امثال اینها را در رفتار اجتماعی فرد شامل می‌شود که در ادبیات اخلاقی ما به آن توجه شده است، اما در حوزه اجتماعی یک رشته موضوعاتی وجود دارند که پیدایش آنها حاصل عوامل متعددی فراتر از رفتار فردی است و هویت جمعی دارند و از این‌رو، صرفاً در نگاه کلان به چشم می‌آیند؛ مثل ساختار سیاسی، نظام حقوقی، نظام آموزش و پرورش، وضعیت معیشت و رفاه، امنیت و به طور کلی نهادهای اجتماعی به همان معنایی که جامعه‌شناسان می‌گویند. در پی فعالیت‌هایی که افراد برای تأمین نیازهای اساسی خود انجام می‌دهند، یک پویای دسته‌جمعی و شبکه نسبتاً پایداری از الگوهای رفتاری، مناسبات و سازمان‌های اجتماعی متناسب با شرایط محیطی و ظرف اجتماعی شکل می‌گیرد که دارای هویت جمعی است و قابل تحویل به رفتارهای فردی نیست.^۱ نهادهای اجتماعی آثار مهمی در شئون مادی و معنوی آحاد جامعه دارند که افزون بر کارکرد اصلی‌شان، جهت‌گیری ارزشی آنها و انطباق عملکردشان با اصول و موازین اخلاقی قابل ارزیابی است و بنا بر این، به شکل مستقل و جداگانه، موضوع اخلاق اجتماعی واقع می‌شوند؛ زیرا هدف اخلاق اجتماعی منحصر در اصلاح رفتارهای میان فردی نیست، بلکه

۱. بروس کوئن، شش ویژگی برای نهادهای اجتماعی برمی‌شمارد: (۱) نیازهای اجتماعی معینی را تأمین می‌کند؛ (۲) متضمن ارزش‌های نهایی است؛ (۳) دارای پایداری نسبی است؛ (۴) گسترده و تأثیرگذار است؛ (۵) بر مبنای شبکه ای از ارزش‌ها و الگوهای رفتاری در حد اعلا سازمان‌یافته است؛ (۶) بخش عظیمی از اعضای جامعه، آرمان‌های آن را پذیرفته‌اند (نک: کوئن، ۱۳۷۲، ص ۱۵۱-۱۵۳).



اصلاح ساختارها و نهادهای اجتماعی را هم در بر می گیرد.

تفاوت در غایت: هدف اخلاق در حوزه فردی، رشد و کمال یافتن و سعادت فرد در افق حیات ابدی است و چه بسا آثار عاجل دنیوی در مقایسه با آن کم اهمیت تلقی شود؛^۱ در حالی که در اخلاق اجتماعی، افزون بر این امر، تنظیم مناسبات اجتماعی و سامان یافتن نظام جامعه - مطابق با موازین ارزشی - مد نظر قرار می گیرد. چگونگی فضای جامعه و عملکرد نهادهای اجتماعی می تواند زمینه ساز شکوفایی و رشد استعداد های افراد یا مانع و مزاحم بالندگی و تعالی آنان باشد و زمینه گسترش رذائل را فراهم آورد و به همین جهت، در اخلاق اجتماعی مورد توجه است.

آن نگاه اخلاقی که در تشخیص وظیفه در مقام عمل چشم خود را به روی پیامدهای اجتماعی می بندد و گمان می کند از این طریق توانسته است تکلیف اخلاقی یا دینی خود را ادا کند و ایمان و اعتقادش را حفظ کند و پاداش اخروی اش تضمین شده است، نگاه درستی نیست. سنجش نتایج عمل، یک معیار مهم در تشخیص درستی عمل به ویژه در مقام تطبیق اصول کلی بر موقعیت های جزئی است و اگر گاه گفته می شود که «ما مأمور به وظیفه ایم؛ نه نتیجه»، منافاتی با این نکته ندارد. مراد از این تعبیر که در احکام شرعی به کار می رود، این است که وقتی وظیفه شرعی به روشنی ثابت شد، وجوب امثال معطل این امر نیست که به حصول نتیجه هم اطمینان حاصل شود و به صرف احتمال بروز موانع و تبعات غیر قابل پیش بینی، نمی توان از آن دست شست. و الا وجود معارض یا مزاحم و ضرر قابل پیش بینی آنها با اهمیتی هم سطح یا بالاتر از وظیفه اولی، می تواند از ابتدا موجب تقیید یا رفع آن شود.

تفاوت از جهت منبع و نحوه توجیه: مراد از «منبع» در اینجا مرجعی است که تکیه گاه قضاوت اخلاقی ماست و داوری او را نافذ و فصل الخطاب می دانیم. در اخلاق فردی، این منبع می تواند عقل، وجدان، وحی و امثال اینها - متناسب با اعتقادات شخصی - باشد و اگر افراد در این زمینه با هم اختلاف داشته باشند، هر کس راه خود را می رود و مشکل جدی ای پیش نمی آید، لکن اصول اخلاقی در حوزه اجتماعی بناست پشتوانه قوانین، سیاست ها و برنامه ها قرار گیرد که در سرنوشت همه احاد جامعه تأثیرگذار است و در عین حال، نمی تواند چندگانه و ناهماهنگ باشد. بر این اساس، نیازمند یک منبع مشترک هستیم که وجاهت عمومی داشته و بتواند مبنای

۱. البته، در اینجا مراد «اخلاق دینی» است. در «اخلاق سکولار» و دنیوی شده شاید از این معنا به خوشی دم دستی در حیات دنیوی عدول شود، لکن در هر صورت، به جنبه فردی مسئله توجه می شود؛ نه جنبه اجتماعی آن.

رفع اختلافات باشد. گذشته از سوگیری‌های ارزشی در بُعد حقوقی و سیاسی مسئله، از نظر فرهنگی هم آن فرهنگ غالب که زیربنای شکل‌گیری پویاها و نهادهای اجتماعی دیگر است، حاوی هنجارها و باورهای اعتقادی و ارزشی مشترکی است که به مثابه وجدان عمومی جامعه پشتوانه وفاق، انسجام، همدلی و مایه جهت‌گیری حرکت‌های جمعی است. از طرف دیگر، اخلاق اجتماعی تنها با نظریه‌پردازی انتزاعی پیش نمی‌رود و باید قابلیت و ظرفیت تبدیل شدن به یک گفتمان غالب اجتماعی را داشته باشد. از این رو، در اینجا - بر خلاف حوزه فردی - ناچاریم که افزون بر تشریح مساعی برای فهم حقیقت، ساز و کارهایی هم برای نیل به مفاهمه و تسالم عمومی و جامعه‌پذیری ارزش‌ها پیش‌بینی کنیم.

شخص، در حوزه فردی، صرفاً دغدغه حقیقت دارد و آنچه را به زعم خود حقیقت می‌پندارد، پی می‌جوید، لکن برای گسترش اصول و ارزش‌های اخلاقی در جامعه - افزون بر دغدغه دستیابی به حقیقت - مسئله و جاهت عمومی و جامعه‌پذیری نیز مهم است. اقدامات سیاسی و حقوقی، متکی به اقتدار حاکمیتی هستند و با اجبار توأم‌اند. این احتمال وجود دارد که برخی آرمان‌های اعتقادی که مورد دل‌بستگی فرد یا گروهی خاص هستند و مستمسک اقدامات سیاسی و اجتماعی آنها قرار گرفته‌اند، در نظر عده‌ای دیگر پذیرفته نباشند یا برداشت دیگری از آنها داشته باشند و یا شیوه اعمال و اجرای آنها را نپسندند. مارکسیسم-لنینیسم نیز با داعیه آرمان‌گرایی و مساوات‌طلبی و پیش‌برد اهداف اخلاقی، خود را به جوامع تحمیل کرد. معمولاً نویسندگان لیبرال، با توجه به اولیاتی که برای آزادی فردی و حفظ تنوع و تکثر قائلند، همین نگرانی را در خصوص آرمان‌های اخلاقی و دینی مطرح می‌کنند. خطر استفاده ابزاری از دین، اخلاق و ارزش‌های بنیادین که اساس آن مورد وفاق همگانی است، وجود دارد و بر این اساس - به منظور پیش‌گیری از هرج و مرج و نزاع، در حوزه اخلاق اجتماعی - لازم است افزون بر قواعد معطوف به حقانیت آموزه‌های اخلاقی در سطح نظری که در حوزه اخلاق فردی هم مطرح هستند، به قواعد ناظر به جامعه‌پذیری و نیل به وفاق اجتماعی در سطح عملی و عینیت اجتماعی بیااندیشیم. البته، ما معتقدیم که سرشت نوعی انسان‌ها و وجدان عمومی با آموزه‌های اخلاق دینی - اگر به خوبی فهم و عرضه شود - همراهی دارد، لکن در هر حال نسبت به جهاتی که در مظان اختلاف است باید توجه داشت که همدلی و همراهی عمومی شرط موفقیت در گسترش اخلاق در جامعه و تحقق عینی آرمان‌های اخلاقی است.

تفاوت در نوع الزام: در حوزه‌های اجتماعی مثل سیاست و حقوق، الزاماتی که از طرف دولت



یا جامعه از فرد مطالبه می‌شود، اولاً عام و دربرگیرنده نوع افراد است و ناظر به فرد خاص و ویژگی‌های فردی نیست. ثانیاً، معطوف به پیکر بیرونی عمل افراد و آن جهتی از عمل است که با جامعه و هم‌نوعان مرتبط می‌شود و جنبه درونی یا انگیزه‌های باطنی، چندان مورد توجه نیستند. ثالثاً، از آنجا که از موضع اقتدار و سلطه صادر می‌شود و زبان آن زبان اجبار است، اجازه ندارد بیش از مقتضای حد نصابی که برای صیانت از نظم، امنیت و سلامت فضای عمومی جامعه است، آزادی عمل فرد را محدود کند. طبعاً آن دسته از ارزش‌ها و الزامات اخلاقی هم که در این عرصه به میدان می‌آیند و پشتوانه سوگیری ارزشی الزامات اجتماعی قرار می‌گیرند، به این ویژگی‌های سه‌گانه متصف می‌شوند. این درحالی است که زبان اخلاق در حوزه فردی زبان زور نیست و پیاده شدن توصیه‌های ارزشی منوط به اختیار و انتخاب داوطلبانه خود فرد است و انگیزش درونی و آثار باطنی عمل در آن اهمیت دارد؛ زیرا در نیل به سعادت که غایت اخلاق است، تعیین‌کننده‌ترین عامل است. البته، ما طبق دیدگاه وحدت معتقدیم که سیاست‌ها و برنامه‌های اجتماعی هم باید به گونه‌ای باشند که خلوص نیت و انگیزش‌های مثبت درونی افراد را تسهیل کنند و منجر به ترویج نفاق و دورویی نگردند.

همچنین اخلاق فردی، حداکثری است و هر چه بیشتر بتواند عموم افراد، یا اشخاص دارای مراتب بالاتر را به طور خاص، به سوی بی‌نهایت رشد و کمال ممکن سوق دهد، موضوعیت دارد؛ بر خلاف اخلاق اجتماعی که - به سبب ویژگی‌های پیش گفته - «حداقلی» است. از نظر فردی، دعوت به احسان، ایثار، مواسات و از خودگذشتگی حد و حصری ندارد، لکن فضیلتی که زیر بنای اخلاق در عرصه اجتماعی است، «عدالت» است که در قامت انجام وظیفه در می‌آید و نه بیشتر. وقتی از حضرت علی (ع) سؤال می‌شود: جود بهتر است یا عدل؟ با این که عدل تنها وظیفه است و احسان بیش از وظیفه و نوعی گذشت و بخشش است، آن حضرت در پاسخ، می‌فرمایند: عدل بالاتر است؛ زیرا «العدل یضع الامور مواضعها والجود یخرجه من جهتها والعدل سائس عام والجود عارض خاص؛ عدالت، هر چیز را در جای خودش می‌گذارد و تنظیم‌کننده‌ای عام است؛ بر خلاف احسان که امری موردی است» (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷). به تعبیر شهید مرتضی مطهری، اگر کسی تفکر اجتماعی نداشته باشد و با مقیاس‌های فردی اندازه‌گیری کند، هرگز این گونه جواب نمی‌دهد (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۱۲-۱۴؛ مطهری، ۱۳۶۶، ص ۱۱۰ به بعد).

از نظر اجتماعی، «عدل» مبنای مقررات و زندگی جمعی است، اما «جود» یک وضعیت استثنایی است و نمی‌تواند مبنای قانون باشد. عدل به منزله پی ساختمان و جود به منزله نقش

ایوان است. اگر اساس و رکن درست نباشد، زینت و زیور به کار نمی‌آید. مسلماً آن جنبه عمومی و زیرساخت اجتماعی نسبت به جنبه موردی و فردی تقدم دارد.

در انتهای این بخش و برای روشن تر شدن مطلب، به ذکر یکی دو نمونه می‌پردازیم: به عنوان مثال، فضیلت «زهد» ممکن است - در نگاه فردی و با رویکرد حداکثری - طوری تبیین شود که به «رهبانیت» بیانجامد، اما در نگاه اجتماعی و وقتی مرتبط با جنبه‌های فرهنگی و اقتصادی ملاحظه می‌شود، ناچاریم نسبت آن را با الگوی مصرف با توجه به نقشی که در چرخه اقتصاد و رونق تولید دارد، توضیح دهیم و همچنین به این سؤال پاسخ دهیم که آن دسته از آموزه‌های دینی که مشوق اتحاد جامعه به مشارکت فعال در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی و تلاش افزون تر برای کار، تولید و تلاش برای نیل به رفاه مادی اند، چه نسبتی با ترغیب به زهد و بی‌رغبتی به دنیا پیدا می‌کنند.

از دیگر توصیه‌های اخلاقی اسلام، مدارا به معنای نرمش و آسان‌گیری به هنگام مواجهه با گفتار و کردار نابخردانه دیگران است. این فضیلت از سعه صدر و خلق کریمانه و بلندنظرانه فرد ناشی می‌شود (نک: سوره فرقان، آیه ۶۳ و ۷۲). قرآن کریم از گذشت، چشم‌پوشی و آموزش در مقابل دشمنی اطرافیان سخن به میان آورده است (نک: سوره تغابن، آیه ۱۴) و رفتار نیکو در برابر بدی را سبب‌ساز تبدیل دشمنی به دوستی دانسته است (نک: سوره فصلت، آیه ۳۴).

در نگاه خرد به این آموزه که رفتار میان فردی در نظر می‌آید، هر چه این بردباری و بزرگ‌منشی بیشتر باشد ستودنی تر است،^۱ اما در نگاه کلان، وقتی تحمل امر ناپسند و عدم سرکوب عقیده مخالف و رفتار باطل به عنوان یک فضیلت و ارزش اجتماعی ملاحظه شود که بناست پشتوانه نظام‌های حقوقی و سیاسی و مانند اینها قرار گیرد، با سؤالات متعددی مواجه می‌شویم، از جمله این که حد مدارا و تساهل تا کجاست؟ آیا می‌توان از این آموزه نتیجه گرفت که هر گونه مرام و عقیده‌ای در جامعه اسلامی محترم است؟ مسلماً نگرش اسلامی با کثرت‌گرایی به معنای لیبرالی آن متفاوت است. آموزه «تساهل»، چه نسبتی با نهی از منکر پیدا می‌کند؟ آیا این آموزه می‌تواند سرمشق رفتار دولت با کشورهای بیگانه باشد؟^۲

۱. البته، واضح است که نباید طوری باشد که طرف مقابل آن را بر زبونی و خواری فاعل حمل کند.

۲. مثال دیگر در این رابطه که امروزه در جامعه ما مطرح است «سوت‌زنی» (whistleblowing) است. شاید در نگاه فردی، تأکیدات بزرگان دین در حفظ آبروی دیگران برجسته شود و باعث گردد رویکردی به شدت احتیاط‌آمیز در پیش گیریم، لکن در نگاه کلان اجتماعی مسئله مقابله با فساد و برهم زدن حاشیه امن مفسدین و پیش‌گیری از بیماری واگیردار دست‌اندازی به بیت‌المال، اهمیت بیشتری می‌یابد.



۴. معضل انقطاع نظر از عمل

تاکنون به برخی تفاوت‌ها میان حوزه فردی و حوزه اجتماعی اشاره کردیم که بی‌توجهی به آنها می‌تواند در حوزه اخلاق مشکل‌ساز باشد. در اینجا معضل دیگری هم وجود دارد که در فهم امور اجتماعی به طور عام و در فهم آموزه‌های اخلاق اجتماعی به طور خاص، با آن مواجهیم و آن انقطاع نظر از عمل و اکتفا به نگاه انتزاعی بریده از عینیت خارجی است که ادبیات اخلاقی ما نیز دچار و مبتلا به آنست. آسیب‌زایی این خلأ در عرصه اجتماعی، بسیار جدی است. رویکرد اجتماعی و تمدنی که پیش از این به آن اشاره کردیم، در صورتی ممکن و حاصل می‌شود که مطالعات و نظریه‌پردازی‌های ما معطوف به عینیت اجتماعی باشند؛ در صدد ارائه نسخه‌ای قابل اجرا در شرایط اینجا و اکنون باشند و پاسخی درخور باشند به مسائل و خلأهای موجود جامعه و این ظرفیت را داشته باشند که به یک گفتمان مقبول اجتماعی تبدیل شوند و در ذهن و قلب و عمل مخاطبان جاری و ساری شوند.

نظریه معطوف به عمل - در اندیشه‌های اجتماعی - دو وجه دارد: (۱) وجه ذهنی و نظری؛ (۲) وجه عینی و عملی. یک‌بعدی‌نگری در هر کدام و غفلت از دیگری مشکل‌ساز خواهد بود. هم برخی از متفکران نوگرا در غرب که تنها به جنبه عینی و زمینه‌های اجتماعی یا تاریخی توجه کرده‌اند و اندیشه و نظریه را به نحوی بریده از مبانی نظری و منطق عقلانی، صرفاً بازتاب روندهای عینی و به کلی امری سیال و نسبی دانسته‌اند و هم آن دسته از متفکران سنتی که گمان برده‌اند نظرورزی‌های انتزاعی - بدون این که در صحنه عمل اجتماعی و در رویارویی با شرایط عینی ورز بخورند - ما را به فهم درست از مسائل و پاسخ‌گویی راه‌گشا رهنمون می‌سازند، به خطاره پیموده‌اند.

شئون زندگی اجتماعی و مناسبات برخاسته از آن دائماً در حال تحوّل است. امروزه به واسطه فناوری‌ها و وسائل ارتباطی جدید، این تغییر و تحولات گونه‌گون، شتاب بیشتری یافته‌اند؛ دائماً با مسائل نوینی مواجهیم که از نظر اخلاقی در انتظار پاسخ روشن و عملی هستند. در عین این که ما معتقدیم ارزش‌های اخلاقی - در سطوح بنیادین - برخاسته از فطرت نوعی انسان‌ها و مبتنی بر یک رشته اصول جاودانه‌اند، لکن کلی‌گویی در سطح بنیادها، راه‌گشا نیست و همواره کزّ و فرّ دوسویه میان مبانی کلی و موقعیت‌های نوین جزئی برای حفظ طراوت نظریه‌پردازی‌ها لازم است. ادبیات اخلاقی ما باید این توانایی را داشته باشد که آموزه‌های اخلاقی را در لایه‌های جزئی و کاربردی متناسب با ظرف زمانه و نیاز مخاطب صورت‌بندی و عرضه کند و این در صورتی حاصل می‌شود که اولاً، درک درستی از شرایط عینی و خلأهای موجود داشته باشیم و



ثانیاً، اندوخته‌های نظری، مبانی فکری و میراث علمی ما از غنا و پویایی لازم برای حلّ مسائل نوپدید برخوردار باشد و ثالثاً، عالمان اخلاق مجاهدت علمی به خرج دهند و با اتکا به آن عقبه نظری و منطق فکری، ارزش‌ها و الگوهای پاسخ‌گو به مسائل زمانه را بازتولید کنند. بی‌تردید، چنانچه این فرایند طی نشود، جای خالی آن با الگوهای وارداتی برگرفته از فرهنگ بیگانه یا عوامل محیطی خارج از چارچوب اخلاقی مورد نظر دین پر خواهد شد.

جدایی نظر و عمل - به معنایی که پیش‌تر بیان کردیم - ممکن است در حوزه اخلاق فردی چندان مشکل‌ساز نباشد و اشخاص در حوزه خصوصی زندگی‌شان بریده از اجتماع و ضرورت‌های برخاسته از آن، دنیای جداگانه‌ای برای خود بسازند و رابطه خود با خدا، عبادیات و دیگر رفتارهای فردی را تنظیم کنند و اهداف اخروی را تعقیب کنند، اما اگر مکتبی مدعی باشد که اصلاح جامعه را سرلوحه برنامه‌اش قرار داده و در صدد شکل دادن به امت اسلامی و تمدن نوین بشری است، نمی‌تواند به القای اصول کلی و نظرورزی‌های انتزاعی اکتفا کند و باید بتواند اندیشه‌هایی که حرکت اجتماعی ایجاد می‌کنند و نیروهای موجود در جامعه را با خود همراه می‌سازند، عرضه کند.^۱



۵. درهم‌تنیدگی اخلاق با دیگر نهادهای اجتماعی

نکته دیگری که در نگاه اجتماعی به اخلاق، متفاوت از نگاه فردی به چشم می‌آید این است که توسعه اخلاقی مستقیماً با زمینه‌های اجتماعی و عملکرد دیگر نهادها - از قوانین حقوقی گرفته تا سیاست‌های اجرایی حاکمیت و برنامه‌های اقتصادی و... - پیوند دارد و از همین رو، این گمان و ادعا که ارزش‌های اخلاقی با صرف اندرز و اراده سخنرانی در بستر جامعه رواج پیدا می‌کنند، خیال خامی بیش نیست. حاکمیت استبدادی، اخلاقیات متناسب با خودش را گسترش می‌دهد؛ نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی و شیوع فقر، محرومیت و بیکاری زمینه‌ساز ناهنجاری‌های اخلاقی‌اند. رواج صداقت، امانت، آزادگی، عزت نفس، مناعت طبع، وجدان کاری،

۱. شاید نیاز به توضیح نباشد که نگارنده در اینجا میان نگاه جامعه‌شناختی به هنجارهای اخلاقی و نگاه فلسفه اخلاقی خلط نکرده است، لکن اگر ترویج و گسترش ارزش‌ها جزء دغدغه‌های عالمان اخلاق و اهداف علم اخلاق است، توجه به این دقائق در بحث اخلاقی لازم است. از آنجا که این خصوصیت در عرصه اجتماعی برجسته می‌شود، پافشاری بر آن ذیل عنوان این مقاله، به منظور آسیب‌زدایی از مطالعات جاری اخلاقی، بجاست.

انضباط اجتماعی، حسّ وظیفه‌شناسی و امثال این ارزش‌های اخلاقی نیز فضای اجتماعی متناسب با خود را اقتضا و طلب می‌کنند.

شهید مرتضی مطهری، تحت عنوان «اخلاق متعادل در جامعه متعادل»، می‌گوید:

اگر سازمان اجتماعی و مقررات اجتماعی و حقوق اجتماعی موزون و متعادل نباشد، اخلاق شخصی و فردی موزون نخواهد ماند... اگر اسلام تنها جنبه اخلاقی می‌داشت و مانند یک مکتب اخلاقی که کارش تنها ارائه پیشنهادهای اخلاقی و پنددهی و نصیحت است، تنها به مواعظ و نصایح می‌پرداخت و کاری به ترکیب و سازمان اجتماعی نمی‌داشت، ممکن نبود بتواند جامعه‌ای نو بسازد؛ جامعه‌ای متحد، همفکر و همدل که جریان تاریخ را عوض کند. شکی نیست که آنچه دلها را به هم پیوند می‌دهد، عقیده و ایمان است. رسول خدا (ص) بزرگ‌ترین عامل وحدت را - که وحدت در عقیده بود - ایجاد کرد، مردم را در زیر پرچم «لا اله الا الله» گرد آورد، اما تنها به ایمان و عقیده اکتفا نکرد، بلکه به موانع و اضداد وحدت هم توجه داشت و مناشی و موجبات کینه‌ها، حسدها و انتقامجویی‌ها، یعنی تبعیضات حقوقی را از بین برد... اگر فرمود: «تعالوا اِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اَللهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً» و آموزه توحید را مطرح کرد، پشت سرش هم فرمود: «وَ لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضاً اٰبَآءًا مِنْ دُونِ اَللهِ» (سوره آل عمران، آیه ۶۴) و مساوات و برابری را نیز پیشنهاد کرد (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۱۰۶-۱۰۸).

عملکرد دولتمردان در حوزه‌های دیگر مثل اقتصاد و سیاست‌های اجرایی مستقیماً در رشد یا انحطاط اخلاقی جامعه تأثیرگذار است. اگر مردم دیدند - به واسطه دست‌درازی ویژه‌خواران به بیت المال و اعمال نفوذ آنان در تصمیمات اجرایی و تبعیض‌های ناروا و اهمال کارگزاران - روز به روز فاصله اغنیا و اقشار کم‌درآمد بیشتر شد، فشار روانی ناشی از این امر امید به آینده، مثبت‌اندیشی و انگیزه مشارکت جمعی را از توده‌های مردم می‌گیرد و حسّ وظیفه‌شناسی در التزام به موازین اخلاقی و قوانین اجتماعی را از آنها سلب می‌کند. بی‌عدالتی، نابرابری و احساس مغبون بودن ناشی از آنها زمینه گسترش بدخواهی، کینه‌جویی، یأس، بی‌عملی، منفی‌بافی و تضعیف انسجام اجتماعی را فراهم می‌آورد و می‌تواند زمینه‌ساز بروز ردائل و حتی رسوخ و رواج عقاید باطل شود و نیز - همان‌طور که شهید مطهری خاطر نشان ساخته است - اگر جامعه متعادل باشد و حقوق مردم در آن محفوظ باشد، عقاید صحیح و اخلاق پاک و صفای قلب هم رواج پیدا می‌کند و زمینه بروز و ارتکاب معاصی و ردائل کمتر می‌شود (نک: مطهری، ۱۴۰۳، ص ۱۴۸).

در حوزه اخلاق اجتماعی، اکتفا به موعظه و توصیه‌های نظری و نسخه‌پیچی بدون توجه به

سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایی و چاره‌جویی برای معضلات و موانع عینی بی‌فایده و ثمر خواهد بود؛ زیرا اهداف اخلاقی باید توأمًا در تار و پود عملکرد نهادهای اجتماعی تعقیب شوند.

۶. نتیجه‌گیری

اعتقاد به این که هدف اسلام به سازندگی فردی محدود نمی‌شود و در صدد برپایی جامعه اسلامی و بلکه تمدن اسلامی است، مستلزم این است که آموزه‌های اخلاقی آن نیز در چنین چشم‌اندازی ملاحظه شوند و این مهم تنها اگر از نگاه کلان برخوردار باشیم، قابل اصطیاد است. با نگاه خُرد، یعنی از دریچه وظایف رفتاری فرد، به چشم نمی‌آید. از این‌رو، ادبیات اخلاقی ما که نگاه فردی در آن غلبه دارد، نیازمند بازخوانی با نگاه اجتماعی است. فضای عمومی متمایز از فضای خصوصی جوانبی دارد و اضلاع جدیدی را به مسائل اخلاقی می‌افزاید. در این جستار به گسترش دایره موضوعی اخلاق به حوزه‌های نهادی و نیز توجه به هدف‌گذاری‌های معطوف به تنسيق شئون حیات اجتماعی اشاره شد. در عین حال، خاطر نشان کردیم این امر در طول غایت قصوای اخلاق، یعنی سعادت ابدی و اخروی مطرح است نه در عرض آن. همان‌طور که جداانگاری میان دنیا و آخرت و میان ماده و معنا را مردود دانستیم، دوگانه‌انگاری میان اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی را نپذیرفتیم. از این‌رو، حل تراحمات میان ملاحظات اخلاقی و ملاحظات سیاسی، حقوقی، اقتصادی و امثال آنها را درست مثل تراحمی که دو طرف آن اخلاقی است، در چارچوب مبانی و اصول و نظام ارزشی واحد میسر دانستیم. برای نیل به الگوی اخلاق اجتماعی و تمدنی اسلام و ارائه اثربخش آن در دنیای معاصر، لازم است فراتر از ملاحظات فردی و لایه روابط میان‌فردی (نگاه خُرد) به دیگر لایه‌ها و زوایای اجتماعی که در نگاه کلان به چشم می‌آید، توجه شود. امروزه در شاخه‌های مختلف اخلاق کاربردی و اخلاق حرفه‌ای - به عنوان یک بحث میان‌رشته‌ای بین اخلاق و دیگر شاخه‌های علمی - تلاش می‌شود بر اساس اصول کلی اخلاقی، گُدهای اخلاقی و آئین‌های رفتاری ناظر به موقعیت‌های عملی خاص عرضه شود. طبعاً عالمان مسلمان نیز وظیفه دارند پس از شناخت دقیق مسائل و با اتکا به مبانی اخلاق اسلامی، به این خلأها و انتظارات برآمده از تحولات و تکنولوژی‌های جدید پاسخ دهند و از این طریق امتداد عینی و کاربردی آموزه‌های اخلاق اسلامی را در تار و پود مناسبات نوین اجتماعی زمان خویش بارور سازند.



فهرست منابع

* قرآن کریم.

** نهج البلاغه.

ارسطو. (۱۳۷۸). اخلاق نیکوماخوس، (ترجمه: محمد حسن لطفی). تهران: طرح نو.
پوتنارا، جولیانو. (۱۳۷۰). اخلاق، سیاست، انقلاب. (ترجمه: حمید غفاری). نامه فرهنگ، ۵-۶ (۲)،
۹۸-۱۰۵.

حسینی خامنه‌ای، سید علی، پایگاه اطلاع رسانی: <https://farsi.khamenei.ir>
فاستر، مایکل. (۱۳۷۳). خداوندان اندیشه سیاسی. (ترجمه: جواد شیخ الاسلامی؛ ج ۱). تهران:
شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

کاسیرر، ارنست. (۱۳۸۲). فلسفه روشنگری. (ترجمه: یداله موذن؛ چاپ دوم). تهران: نشر نیلوفر.
کونن، بروس. (۱۳۷۲). مبانی جامعه‌شناسی. (ترجمه: غلامعباس توسلی و رضا فاضلی). تهران:
نشر سمت.

ماکیاویلی، نیکولو. (۱۳۶۶). شهریار. (ترجمه: داریوش آشوری؛ ویرایش دوم)، تهران: نشر مرکز.
مطهری، مرتضی. (۱۳۶۶). سیری در نهج البلاغه، تهران: نشر صدرا.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۸). بیست گفتار. (چاپ پانزدهم). تهران: نشر صدرا.
مطهری، مرتضی. (۱۴۰۳ق). بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی. (چاپ اول). تهران: نشر حکمت.
موسوی خمینی، روح الله (امام خمینی). (۱۳۷۸). صحیفه امام. (ج ۲۱). تهران: مؤسسه تنظیم
و نشر آثار امام خمینی (ره).
وبر، ماکس. (۱۳۹۰). دانشمند و سیاستمدار. (ترجمه: احمد تقیب زاده، چاپ اول). تهران: نشر علم.



۲۴

فصلنامه علمی-پژوهشی اخلاق پژوهی

شماره ۹ | زمستان ۱۳۹۹